



رابطه ایمان و فضیلت از دیدگاه توماس آکوئیناس

پریش کوششی^۱

اشاره
ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آکوئیناس پس از این که سه نوع آگاهی را مطرح می‌کند - علم، ایمان و عقیده - ایمان را مابین علم و عقیده قرار می‌دهد. از نظر او علم به شناختی گفته می‌شود که برای آن دلیل و شاهد کافی وجود دارد و این شناخت ممکن است به دلیل تجربی یا عقلی باشد. در مورد ایمان و عقیده دلیل و شاهد کافی وجود ندارد و فرق آن‌ها در این است که در عقیده حالت شک و تردید و احتمال خلاف وجود دارد. در حالی که در مورد ایمان شک و تردید و احتمال خلاف وجود ندارد. از نظر آکوئیناس ایمان مبتنی بر خود حقیقت الهی است و موضوع ایمان حقیقت نخستین یعنی خود خدا است. در عین حال که ایمان یک موهبت الهی محسوب می‌شود، اما تنها در صورتی ارزشمند است که شخص مؤمن دو شرط را تحقق بخشد: ۱. فعل ایمان آوردن به اراده و اختیار انسان باشد. ۲. این فعل حرکت به سوی خدا باشد. پس در واقع از نظر آکوئیناس عملی شایسته است که به دنبال خیر باشد و خیر تام و کامل و هدف غایی افعال تمام انسان‌ها خدا است. بنابراین اصل ارزش در افعال بشری محبت و عشق به خدا است. از نظر آکوئیناس اگر محرک اصلی ایمان عقل باشد، از ارزش ایمان کاسته خواهد شد. در فضیلت اخلاقی انسان باید بر اساس حکم عقل عمل کند، نه اراده و در مورد ایمان باید بر اساس حجیت الهی باور پیدا کند و نه بر اساس استدلال عقلی. از نظر توماس فضایل الهی، ایمان، امید و نیکوکاری هستند و ایمان مهمترین رکن فضیلت اخلاقی است. نوشتار حاضر در پی تبیین مباحث یاد شده است.

کتاب ماه فلسفه

قدیس توماس یکی از بزرگ‌ترین متکلمان مسیحی و نیز از مهم‌ترین فیلسوفان قرون وسطی بود. نه تنها فلسفه وی نقطه اوج فلسفه مدرسی بود، بلکه می‌توان گفت توماس با فلسفه خویش یکی از بزرگ‌ترین نظام‌های فلسفی غرب را پایه‌گذاری کرد، به طوری که امروزه نیز فلسفه تومایی (نوتومیسم)^۲ در زمره فلسفه‌های مهم معاصر به شمار می‌آید.

توماس به عنوان یک مبدع شناخته می‌شود، چرا که تلقی جدید و جسورانه‌ای از آموزه‌های ارسطویی داشت. رویکرد او به فلسفه ارسطو با اهمیت‌ترین امر برای آینده فلسفه مدرسی بود. او به نظامی روی آورد که به نظر می‌رسید با سنت مسیحی سازگاری ندارد. ارسطو در نظر او مجسم‌کننده قدرت فعال عقل بشر - بدون وحی الهی - بود و می‌کوشید در حد امکان ارسطو را به بهترین معنی تفسیر کند، یعنی به نحوی که بیشترین سازگاری را با وحی مسیحی داشته باشد.^۳ باید دانست که جلالت قدر توماس تنها در این نیست که آثار ارسطو را شرح و تفسیر کرد، بلکه بیشتر به سبب عقایدی است که با ابراز آن‌ها نبوغ خود را ظاهر ساخت و در خلال همین عقاید بود که فلسفه ارسطو را بسط داد و از آنچه این حکیم گفته بود فراتر رفت.^۴

توماس با دو انگیزه به تفسیر آثار ارسطو همت گماشت:

یکی این که به نظر واقعی ارسطو دست پیدا کند، چرا که رسیدن به حقیقت برای او مهم بود.

و دیگر این که با محک عقل به ارزش‌گذاری آن بپردازد، و در این زمینه تا جایی پیش رفت که به شارح ارسطو لقب یافت و تفاسیر او دقیق‌ترین و نافذترین تعلیقات را در بر داشت.^۵

البته در میان مفسران بحث بر سر این است که آیا تفاسیر توماس بر ارسطو مبتنی بر فکر خود او است یا اینکه اندیشه خودش را دخالت نداده است. برخی مفسران عقیده دارند تفاسیر توماس بر آثار ارسطو را می‌توان به عنوان منبع اصلی اندیشه وی تلقی کرد و برخی بر این باورند که این تفاسیر صرفاً جنبه توضیحی و تفسیری دارند، نه اینکه اندیشه خود توماس باشند. چرا که تفاسیر او غالباً با تفاسیر مفسران غیر تومیستی همچون دیوید راس^۶ و تیلور^۷ موافق است و به فهم فلسفه ارسطو کمک می‌کند. از این رو اندیشه توماس در آن‌ها به سادگی قابل تشخیص نیست.^۸

کاپلستون می‌گوید: «گرچه توماس بین الاهیات مبتنی بر وحی و فلسفه تمایز قائل بود، اما خودش در صدد تبیین یک نظام فلسفی نبود. وی نگران این نبود که چگونه فلسفه وارد الاهیات شود که به ماهیت فلسفه آسیبی نرسد، بلکه نگران این بود که چگونه فلسفه وارد الاهیات شود که ماهیت الاهیات صدمه‌ای نبیند».^۹

در مقابل، ژیلسون عقیده دارد آکوئیناس آغازگر نوعی خاص از تفکر فلسفی بود. بنابراین، فلسفه آکوئیناس باید مطابق نظام الاهیات او تبیین شود و نمی‌توان فلسفه او را بدون توجه به الاهیات بررسی کرد، به طوری که اگر کتاب جامع الاهیات را در نظر بگیریم، نمی‌توانیم فلسفه او را بشناسیم. ژیلسون همچنین می‌گوید: «از آنجا که توماس بیشتر یک متکلم محسوب می‌شود، آنچه را با تعهدات پذیرفته شده ایمانش می‌گوید، ربطی به فلسفه ندارد و از آن جهت که در برهین فلسفی متعهد و ملترزم به ایمان دینی نیست فیلسوف است».^{۱۰} و نیز می‌گوید: «مابعدالطبیعه توماس قلّه رفیعی در تاریخ الاهیات عقلی بوده و هست».^{۱۱}

به هر حال آکوئیناس در درجه اول یک متکلم محسوب می‌شود و فلسفه‌اش هدف دارد؛ از این رو فلسفه او دینی است و از اهداف کلامی دور نمی‌شود و گرچه او را عقل‌گرا نامیده‌اند، اما همان‌طور که کاپلستون می‌گوید: «عقل‌گرایی او به این معنی است که بر معرفت و فعالیت عقلانی صحنه می‌گذارد و آن را تأیید می‌کند، نه اینکه جنبه‌های دیگر حیات انسانی را نادیده بگیرد، چرا که او به عنوان یک مسیحی مؤمن نمی‌تواند فقط به عقل بسنده کند».^{۱۲}

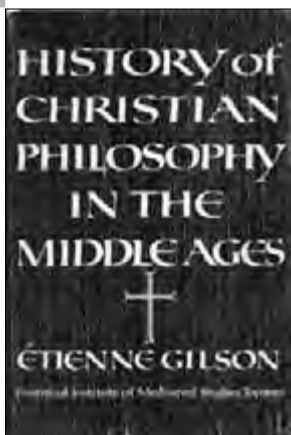
فلسفه توماس از چنان موقعیت خاصی برخوردار است که علاوه بر اینکه محور تفکر فلسفی در قرون وسطی بوده امروزه نیز به سهولت از فلسفه تومایی‌نو صحبت به میان می‌آید و در عصر حاضر، حتی گروهی متکلمان مسیحی آن را نه فقط از لحاظ اهمیت و موارد کاربرد، همپایه و هم‌ردیف فلسفه‌های مهم معاصر می‌دانند، بلکه از هر لحاظ قائل به اولویت آن نیز هستند. گویی به نظر ایشان نمونه کامل آنچه احتمالاً نتیجه فعل جاودان خرد در نزد انسان است انحصاراً در نظام فلسفی آکوئیناس تحقق یافته و امروز نیز بر اساس همان نظام است که می‌توان عقل را به نحو درست در جهت دریافت حقایق نهایی کلامی و اعتقادی به کار برد.^{۱۳}

آکوئیناس با دو نظام معرفتی روبه‌رو بود:

در یک طرف الاهیات مسیحی که عده‌ای از علمای الاهیات با آن می‌خواستند از الاهیات به فلسفه برسند.

در طرف دیگر فلسفه مشایی که عده‌ای از فلاسفه می‌خواستند با آن از فلسفه به الاهیات برسند.

به نظر توماس تنها طریق ممکن برای خاتمه دادن به این نزاع این بود که فلسفه از الاهیات تفکیک شود. به این صورت که در فلسفه همچون یک فیلسوف و در الاهیات همچون یک متأله با مسئله برخورد شود، برای اینکه ایمان



داشتن به معنی پذیرفتن چیزی است که در پرتو نور طبیعی عقل حاصل نمی‌شود. بنابراین علم و ایمان دو چیز متفاوت هستند و دو نوع معرفت متمایز محسوب می‌شوند. پس نمی‌توان یکی از آن‌ها را به جای دیگری بکار برد. فلسفه از یونان و خصوصاً از ارسطو سرچشمه گرفته است و با شناخت انسان از طبیعت مرتبط است. در حالی که الاهیات از متون مقدس کلیسا و آرای قدیسان ناشی شده است. احکام انسان درباره موضوعات گوناگون از دو نظام معرفتی عقل و ایمان سرچشمه می‌گیرد. برخی حقایق را عقل درک می‌کند و برخی حقایق فراتر از عقل بشر است و تنها توسط ایمان درک می‌شود.

عقل موجد فلسفه است و فیلسوفان اصول عقلی‌ای را که معمولاً با طبیعت مرتبط است، مورد بحث قرار می‌دهند. ایمان نیز الاهیات را ایجاد می‌کند. متأله اصول و براهین خود را در ایمان می‌جوید و کتاب مقدس برای او حجت است. هر یک از این دو، نظام حقیقت را از دیدگاهی خاص بررسی می‌کنند. از باب مثال، فلسفه خدا را در انتهای یک سلسله براهین عقلی می‌یابد، در حالی که خدا به عنوان اصل وحیانی در الاهیات از همان ابتدا مطرح است. البته نه به عنوان یک فرضیه بلکه به عنوان حقیقی یقینی.^{۱۴}

آکوئیناس به دو نوع الاهیات معتقد است؛ الاهیات وحیانی که بر اعتقادات ایمانی مبتنی است و الاهیات طبیعی یا فلسفی که با نور طبیعی عقل انسان ساخته می‌شود. از این رو گفته‌اند توماس مسیحیت را در دو مرحله ارائه می‌کند: گام اول عبارت است از پایه‌ریزی آن با استفاده از دلایل فلسفی، و گام دوم عبارت است از تکمیل موضوع با استفاده از اعتقادات مسیحی. این نظریه او را می‌توان نظریه دو طبقه‌ای در مورد فلسفه و ایمان دانست که طبقه اول را عقل بنا کرده و طبقه دوم را ایمان ساخته است. آن‌گاه تعالیم مربوط به تثلیث و کفاره گناهان و رستگاری انسان و مانند آن که فراتر از عقل بشر است، بر اساس ایمان به آن افزوده می‌شود. نظریه دو طبقه‌ای توماس در مورد فلسفه و ایمان را شورای اول واتیکان در سال ۱۸۷۰ رسماً تأیید کرد. در سال ۱۹۶۳ پاپ پل ششم اظهار داشت: تعالیم توماس آکوئیناس گنجینه‌ای است که نه فقط به گروه دومینیکی، بلکه به کل کلیسا و حتی تمام جهان تعلق دارد. نه تنها به قرون وسطا مربوط است، بلکه برای تمام دوره‌ها از جمله عصر ما معتبر است.^{۱۵}

آنچه مسلم است در کل موضع آکوئیناس، کوششی برای دستیابی به یک تعادل و هماهنگی میان وحی و برهان منطقی، و یا به دیگر سخن، میان امور منقول و معقول دیده می‌شود.^{۱۶} اما با چنین نگاه جامعی که توماس آکوئینی نسبت به الاهیات دارد، می‌توان به این نتیجه رسید که: اندیشه توماس تجلی بهترین بهترین‌هاست، به گونه‌ای که با مطالعه فلسفه او فایده تمام فلسفه‌های دیگر حاصل می‌شود. لئو (پاپ لئو سیزدهم) آشکارا توماس را جامع واقعی فلسفه پایدار دانست. عبارتی که در خود تجدید حیات مکتب توماس است.^{۱۷}

اما با همه آنچه گفته شد، علمای کاتولیک که اصرار در حفظ قرون وسطی و مبادی آن داشتند، مدت‌های مدیدی سعی در دفاع از اصول تفکر مدرسی و تکرار مکررات کردند، ولی هجمه و استیلائی افکار جدید که عمدتاً «غیر دینی»^{۱۸} و بلکه ضد دینی بودند، موجب شد که ایشان متوجه وضعیت جدید گردند و در صدد تعیین موقف تعالیم کاتولیکی در این دوره شوند. لذا می‌بینیم که اصول الاهیات جدید^{۱۹} غالباً از جانب متفکران پروتستان عنوان شد و التزام کاتولیک‌ها به سنت مدرسی مانع از این بود که طرح نوینی در الاهیات افکنند.^{۲۰}

ایمان از منظر توماس

قدیس توماس آکوئیناس سه نوع آگاهی را مطرح می‌کند: ۱. علم، ۲. ایمان، ۳. عقیده. از نظر وی ایمان مابین علم و عقیده قرار دارد. علم به شناختی گفته می‌شود که برای آن دلیل و شاهد کافی وجود داشته باشد. این شناخت ممکن است به دلیل تجربی یا عقلی باشد. اما در مورد ایمان عقیده دلیل و شاهد کافی وجود ندارد، و فرق ایمان و عقیده در این است که در عقیده حالت شک و تردید و احتمال خلاف وجود دارد، در حالی که در مورد ایمان شک و تردید و احتمال خلاف وجود ندارد. پس از این جهت که ایمان متضمن پذیرش قطعی نسبت به متعلقش می‌باشد، بالاتر از عقیده است. اما با توجه به اینکه متعلق علم آشکار و دیدنی است و از طریق دلیل تجربی یا عقلی که مأخوذ از اصول بدیهی است، شناخت یقینی حاصل می‌شود، ایمان پایین‌تر از علم قرار دارد. در مورد ایمان با توجه به اینکه متعلقش غیرآشکار است، مدارک و شواهد کافی وجود ندارد تا عقل برای پذیرفتن آن تحریک شود و فعل اراده است که سبب می‌شود تا انسان تمایل به ایمان آوردن پیدا کند.^{۲۱}

البته باید روشن نمود موضوع ایمان بسیط است یا مرکب؟ یعنی آیا متعلق ایمان صرفاً خود حقیقت الاهی است یا



ارسطو

ارسطو در نظر او

مجسم کننده

قدرت فعال عقل بشر -

بدون وحی الهی - بود و

می‌کوشید در حد امکان

ارسطو را به بهترین معنی

تفسیر کند، یعنی

به نحوی که

بیشترین سازگاری را

با وحی مسیحی

داشته باشد.

اینکه مرکب از قضایایی است که دربارهٔ ذات الوهیت و تجسد مسیح آورده می‌شود؟

به نظر آکوئیناس «ایمان مبتنی بر خود حقیقت الاهی است و موضوع ایمان حقیقت نخستین^{۳۳} یعنی خود خداست.»^{۳۳} از نظر او متعلق هر چیز را به دو نحو می‌توان در نظر گرفت: ۱. مساوی (مثل صحبت کردن = الفاظ)، ۲. صوری بر این اساس اگر ایمان را از جنبهٔ صوری موضوع در نظر بگیریم، یعنی اگر بخواهیم آن را به صورت انتزاعی و کلی در نظر بگیریم، موضوع ایمان چیزی جز حقیقت نخستین یعنی خدا نخواهد بود؛ چرا که ایمانی که از آن سخن می‌گوییم، تنها از آن جهت مورد قبول است که وحی از جانب خداست.^{۳۴} با این حال اگر از جنبهٔ مادی نیز در نظر بگیریم، یعنی اگر با توجه به قضایا و امور دینی نیز ملاحظه کنیم، موضوع ایمان به نحوی حقیقت نخستین خواهد بود. چرا که هیچ چیز متعلق ایمان قرار نمی‌گیرد مگر اینکه در ارتباط با خدا باشد.^{۳۵}

پس معلوم می‌شود موضوع اصلی ایمان حقیقت الاهی است، و در ارتباط با این حقیقت نخستین است که مسائل دیگری همچون ذات بشری و تجسد مسیح، و به طور کلی آنچه در کتاب مقدس آمده است، تحت ایمان قرار می‌گیرد.

متعلق ایمان را به دو طریق می‌توان در نظر گرفت: یکی این که خود شیئی که مورد اعتقاد است در نظر گرفته شود که در این صورت اگر متعلق ایمان را حقیقت نخستین یعنی خدا بدانیم، موضوع ایمان بسیط خواهد بود. چرا که حقیقت نخستین به خودی خود بسیط است؛ اما اگر از طرف معتقد در نظر گرفته شود در این صورت موضوع ایمان مرکب خواهد بود.^{۳۶}

از آنجا که هر چیز مورد شناخت مطابق حالت فاعل شناخت ملاحظه می‌شود و عقل انسان تنها به صورت مرکب چیزها را می‌شناسد و در مورد ایمان نیز در وهلهٔ اول باید آگاهی داشته باشد تا بتواند آن را اختیار کند و بپذیرد و این آگاهی از طریق قضایای مرکب برای او حاصل می‌شود، بنابراین اگر موضوع ایمان از جنبهٔ معتقد لحاظ شود مرکب خواهد بود. چنان که جان هیک می‌گوید: «نزد توماس خداوند به نحو بسیط برای عقل بشر شناخته شده است، بلکه اگر شناختی هم هست از طریق قضایا و به طور استدلالی است.»^{۳۷}

آیا خطا در ایمان راه پیدا می‌کند یا نه؟ در این مورد توماس می‌گوید: «هیچ چیز جز با توجه به جنبهٔ صوری متعلق آن تحت چیز دیگری قرار نمی‌گیرد؛ مثلاً رنگ تنها به وسیلهٔ نور دیده می‌شود و یک نتیجه تنها از طریق استدلال حاصل می‌شود. با توجه به اینکه جنبهٔ صوری متعلق ایمان، حقیقت نخستین است، چیزی تحت ایمان قرار نمی‌گیرد مگر اینکه بتواند تحت حقیقت نخستین قرار بگیرد. و خطا نمی‌تواند تحت حقیقت نخست قرار بگیرد، همان طور که غیرموجود، و شر تحت خیر قرار نمی‌گیرد. پس معلوم می‌شود خطا نمی‌تواند تحت ایمان قرار بگیرد.»^{۳۸}



لئو (پاپ لئو سیزدهم)

لئو (پاپ لئو سیزدهم)

آشکارا توماس را

جامع واقعی

فلسفهٔ پایدار

دانست.

رابطه ایمان و فضیلت

توماس علاوه بر اینکه ایمان را موهبت الاهی می‌داند بر روی اختیار انسان نیز تأکید می‌کند. وی در این مورد می‌گوید: «افعال ما در صورتی ارزشمند هستند که از انتخاب آزاد که با لطف خدا برانگیخته شده باشد، ناشی شوند. پس هر فعل انسان در صورتی که ناشی از انتخاب آزاد باشد و این انتخاب در جهت عشق و محبت به خدا باشد و به او منتهی شود، می‌تواند ارزشمند باشد و اما فعل ایمان آوردن از همین نوع است؛ چرا که ایمان آوردن و اعتقاد داشتن یک فعل پذیرفتن عقلانی نسبت به حقیقت الاهی است که به حکم اراده که با لطف خدا برانگیخته شده، تحقق پیدا کرده است، به طوری که این اعتقاد تحت اختیار انسان در ارتباط با خدا قرار می‌گیرد. چنین اعتقادی ارزشمند است.»^{۳۹}

همان طور که می‌بینیم آکوئیناس ادعا می‌کند ایمان تنها در صورتی ارزشمند است که شخص معتقد دو شرط را تحقق ببخشد: ۱. فعل ایمان آوردن به اراده و اختیار انسان باشد. ۲. این فعل حرکت به سوی خدا باشد. در واقع عملی شایسته است که به دنبال خیر باشد و خیر تام و کامل و هدف غایی افعال تمام انسان‌ها خداست؛ بنابراین اصل ارزش در افعال بشری محبت و عشق به خداست.^{۴۰}

آیا اگر آنچه را باور داریم با استدلال ثابت کنیم، از ارزش آن کاسته می‌شود؟ عقل بشر نسبت به ارادهٔ مشخص معتقد دو صورت می‌تواند داشته باشد: یکی اینکه ارادهٔ انسان به حقیقتی ایمان می‌آورد و از آنجایی که به این حقیقت عشق می‌ورزد، در صدد برمی‌آید و تلاش می‌کند تا در حد امکان در اثبات آن ادله‌ای بیآورد؛ در این صورت استناد عقل بشری نه فقط مانع ارزش ایمان نیست، بلکه نشانهٔ ارزش بیشتر آن است. دیگر اینکه عقل ایجاد کنندهٔ فعل اراده باشد

مثل اینکه انسان اصلاً اراده‌ای بر کار خاصی نداشته باشد یا اراده متحرک ندارد تا به چیزی ایمان بیاورد مگر اینکه عقل آن را برانگیزاند؛ در این صورت چون محرک اصلی عقل است نه اراده، از ارزش ایمان کاسته می‌شود. درست همان طور که در فضیلت اخلاقی انسان باید بر اساس حکم عقل عمل کند نه اراده. در مورد ایمان باید بر اساس حجیت الاهی باور پیدا کند، نه بر اساس استدلال عقلی.^{۳۱}

از یک طرف آگوستین عقیده دارد: «کسی ایمان نمی‌آورد مگر اینکه اراده ایمان آوردن داشته باشد.» توماس نیز به تبع وی، اراده را عامل محرک ایمان آوردن می‌داند و به طور کلی می‌توان گفت: اراده‌گرایی شناختی^{۳۲} کلید اموری است که آگوستین و آکوئیناس به کار می‌برند.^{۳۳}

از طرف دیگر، توماس به تبع آگوستین فعل ایمان را پذیرفتن قضایایی می‌داند که به وسیله خدا وحی شده است. بنابراین ایمان مبتنی بر خود حقیقت الاهی است. نکته مهم این است که این دیدگاه توماس که ایمان را پذیرفتن عقلانی مبتنی بر حجیت الاهی می‌داند با این نظریه او که ایمان مستلزم اراده و اختیار انسان است، کاملاً به یکدیگر مرتبط هستند. برای اینکه در قضیه‌ای که مبتنی بر حجیت ایمان است، شواهد و مدارک علمی وجود ندارد و تنها اراده است که نقش تعیین کننده دارد. از همین جهت است که آکوئیناس انکار می‌کند که کسی بتواند در موضوع واحد هم ایمان داشته باشد، هم علم؛ چرا که در مورد علم، همان طور که گفته شد، با توجه به شواهدی که دارد، به طور مسلم نتیجه پذیرفته می‌شود و جایی برای اختیار باقی نمی‌ماند. برای اینکه اختیار در جایی صدق می‌کند که متعلق آن به حد ضرورت نرسیده باشد و ایمان از جمله اموری است که بر مبنای حجیت الاهی و با انتخاب آزاد انسان پذیرفته می‌شود.^{۳۴}

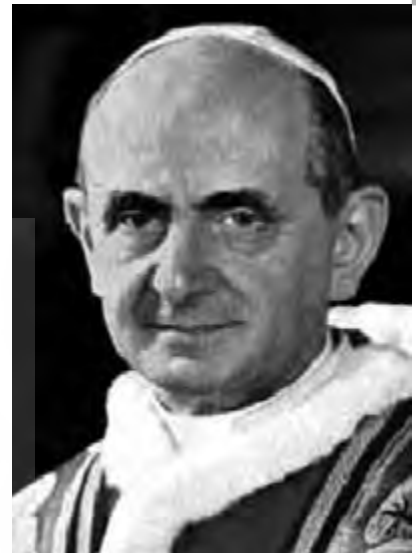
پس گرچه ایمان یک موهبت الاهی است اما در عین حال مرتبط با فعالیت‌های تعقل بشری و مستلزم اراده و اختیار انسانی است. این اختیار در قضایایی می‌تواند مؤثر باشد که بدیهی بالذات نباشد یا استدلال مبتنی بر بدیهی نباشد. در این صورت است که اراده می‌تواند به عقل حکم کند تا چیزی را بپذیرد و چنین پذیرفتنی ارزشمند خواهد بود.^{۳۵}

انسان از چه طریقی ایمان را به دست می‌آورد؟ آیا ایمان از طرف خدا القا می‌شود؟^{۳۶} به نظر توماس در مورد القای پذیرش ایمان دو چیز را باید در نظر گرفت: یکی ایمان که اصول ایمان باید بر انسان عرضه شود تا بتواند به طور صریح ایمان بیاورد؛ دیگر اینکه پس از ارائه اصول ایمان بر شخص معتقد لازم است که آنچه را جزء ایمان است، بپذیرد و باور کند؛ و اما در مورد القا و تعلیم ایمان می‌گوید: «آنچه را انسان خودش نمی‌تواند ببیند و بشناسد، از کسی که آن را می‌بیند و می‌شناسد دریافت می‌کند و نسبت به آن معرفت پیدا می‌کند؛ و از آن جایی که ایمان از جمله اموری است که فراتر از عقل بشر است؛ بنابراین به معرفت انسان در نمی‌آید مگر اینکه از طرف خداوند افاضه شود؛ و اما وحی و افاضه الاهی به افرادی که به کمال رسیده‌اند- همچون پیامبران و رسولان- به طور مستقیم نازل می‌شود و آن‌ها به دیگران تعلیمی می‌دهند و آن‌ها نیز برای افراد پایین‌تر از خود تبلیغ می‌کنند.

اما از جهت پذیرش ایمان دو عامل متصور است: یکی اینکه عامل بیرونی باعث شود انسان ایمان بیاورد، مثل دیدن معجزه یا اینکه کسی او را متقاعد کند. اما عامل بیرونی کافی نیست برای اینکه از بین کسانی که معجزه می‌بینند یا نصیحتی می‌شنوند، برخی ایمان می‌آورند و برخی ایمان نمی‌آورند. بنابراین معلوم می‌شود علت درونی است که انسان را تحریک می‌کند تا از صمیم قلب ایمان بیاورد.^{۳۷}

اما این علت درونی چیست؟ بعضی گفته‌اند: این علت درونی چیزی به جز انتخاب آزاد انسان نیست. پس نیروی درونی خود ما موجب ایمان می‌شود؛ یعنی تا جایی که در توان ماست برای پذیرفتن مواد ایمان آماده می‌شویم. آن گاه از طرف خدا ایمان به طور کامل اعطا می‌شود. ولیکن این مطالب نادرست است، برای اینکه گرچه انگیزه درونی که باعث پذیرش ایمان می‌شود به اختیار و انتخاب انسان است؛ اما نکته این جاست که انسان تا در مورد هدف غایی، شناخت کافی نداشته باشد، نمی‌تواند انتخاب کند و در جهت آن حرکت کند؛ و هدف غایی گرچه به خودی خود یک حقیقت آشکار است، اما در این حیات برای انسان یک حقیقت غیر آشکار است. پس باید از طرف موجودی ماوراء الطبیعی یعنی خدا کمال بالاتری به او داده شود، تا بتواند فراتر از عقل طبیعی به ایمان معرفت پیدا کند و به تبع این لطف الاهی است که انسان از درون تحریک و ترغیب به پذیرش ایمان می‌شود، چنان که در کتاب مقدس آمده است: «به محض لطف از طریق ایمان نجات یافته‌اند و این از شما نیست، بلکه بخشش و موهبت خداست.»^{۳۸}

بنابراین معلوم می‌شود علت اصلی ایمان، خداوند است که از یک طرف گزاره‌های دینی را بر پیامبران وحی می‌کند تا از طریق آنان اصول ایمان بر مردم رسانده شود و از طرف دیگر لطف و موهبت او باعث می‌شود انسان از درون برای پذیرفتن ایمان برانگیخته شود.



پاپ پل ششم

در سال ۱۹۶۳

پاپ پل ششم اظهار داشت:
تعالیم توماس آکوئیناس
گنجینه‌ای است که
نه فقط به گروه دومینیکی،
بلکه به کل کلیسا و
حتی تمام جهان تعلق دارد.
نه تنها به قرون وسطا
مربوط است، بلکه
برای تمام دوره‌ها از جمله
عصر ما معتبر است.

2. Neo- Thomism
3. Copleston. F, *History of Philosophy*, vol. 2, New York, 1985, p. 312.
۴. ژیلسون، اتین، روح فلسفه قرون وسطی، ترجمه ع. داوودی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۶، ص ۵۱.
۵. فخری، ماجد، «اقوال المتکلمین و نقد القدیس توماس»، المشرق، جامعه القدیس یوسف، السنه السابعه و الاربعون، الجزء الاول، بیروت ۱۹۵۳، ص ۱۵۱.
6. W.D. Ross
7. A. E. Taylor
8. Bourke. Vernon J, "Thomas Aquinas", in *the Encyclopedia of Philosophy*, ed. By Paul. Edwards, New York, 1967, vol. 1, p. 106.
9. Copleston. F, *Aquinas*, Penguin Books, 1988, P.24.
10. Gilson. Etinne, *History of Christian Philosophy in the Middle ages*, Part I, London, 1978, p.366.
۱۱. ژیلسون، اتین، خدا و فلسفه، ترجمه شهرام بازوکی، انتشارات حقیقت، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۶۸.
12. Copleston. F, *Aquinas*, p.124.
۱۳. مجتهدی، کریم، فلسفه در قرون وسطی (مجموعه مقالات)، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ص ۱۳۷۹، ۲۲۷.
۱۴. ایلخانی، محمد، «مفهوم فلسفه از دیدگاه بوئیوس»، مجله معارف، صص ۱۰۸-۱۰۹.
۱۵. براون، کالین، فلسفه وایمان مسیحی، ترجمه اطووس میکائیلیان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۲۳-۲۴.
۱۶. مجتهدی، کریم، فلسفه در قرون وسطی، (مجموعه مقالات) مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ص ۲۲۸.
17. Machinery. Ralph, "Thomism", in *A Companion to philosophy of Religion*, Ed, by Philip L. Quinn ..., BlackWell, 1997, p. 158.
18. Secular
19. New- theology
۲۰. بازوکی، شهرام، «درآمدی بر تفکر تومایی نو»، مجله ارغنون، بهار و تابستان ۱۳۷۴، صص ۵-۶.
21. Vernon J. Bourke. "Thomas Aquinas". In *The Encyclopedia of Philosophy*, Vol. 1, pp.105-106.
22. Faith is Based on the Divin Truth itsele.
23. Aquinas, Thomas, *Summa Theologica*, II, Q,I, A. 1 (In Great books of the Western World), The University of Chicago, London 1977, p. 380.
24. Ibid, p.380.
25. Ibid, p.380.
26. Ibid, II, II, Q, 1, A, 2. p. 381.
27. Hick, John, "Faith", In *The Encyclopedia of Philosophy*, ed, by Paul Edward, New York, 1967, Vol. 3, p. 163.
28. Aquinas, Thomas, *Summa Theological*, II, Q,I, A. 3, p. 382.
29. Ibid, Q. 2, A. p.398.
30. Stump. Eleonore, *Reasond Faith*, p.64.
31. Aquinas, Thomas, *Summa Theologica*, II, Q. 2, pp. 399.
32. Cognitive Voluntarism
33. Ross, James, *Reason and Reliance, Prospects for natural theology*, (Studies in Philosophy and history of Philosophy, Vol.25ed. by Jude p. Dougherty) The Catholic University of America, 1992, p. 62.
34. Stump. Eleonore, *Reasond Faith*, p. 56.
35. Walker. *Faith and belief*, p. 146.
36. Couse of Faith
37. Aquinas, Thomas, *Summa Theologica*, II, Q,I, A. 1, p. 414.
38. Aquinas, Thomas, *Summa Contra Gentiles*, vol. 3, II, ch. 152, University of Norte Dome Press, U. S. A 1975, pp. 235- 240.